

دستاوردهای نظریه^۴

نقد منبع در تحلیل

متون عربی سده های میانه^۱

سباستین گونتر^۲ ترجمه سیدعلی آقایی

به تازگی کشف شده (مثلاً کتاب نیبه عبود درباره تاریخ نگاری کهن اسلامی و آثار حدیثی)^۳ و تحقیقاتی که اخیراً درباره آن دوره صورت گرفته است (برای نمونه کتاب بسیار جالب توجه هارالد موتسکی درباره شکل گیری فقه کهن اسلامی)^۴، اینک به مقبولیت فزون تر اسانید انجامیده است؛ از این رو به سود علم

۱. مقاله حاضر نخست در سی و چهارمین کنگره مطالعات آسیا و شمال آفریقا در ۲۲-۲۸ آگوست ۱۹۹۳ در هنگ کنگ ارائه شده است. این مقاله به طور فشرده و البته در قالبی کامل تر و بسط یافته تر از مقاله پیشین نگارنده که در پانوش شماره ۹ به آن اشاره شده، آخرین دستاوردهای تحقیق وی را در این زمینه خاص از مطالعه متون عربی عرضه می دارد. مقاله حاضر با مشخصات زیر منتشر شده است:

"Due Results in Theory of Source-Criticism in Medieval Arabic Literature" *Al-Abhath*, 42 (1994) PP.3-15.

در اینجا مراتب سپاس و قدرشناسی خود را از همکار دانشورم دکتر مالک حسینی اعلام می دارم که از سر لطف، متن نهایی ترجمه ام را مطالعه و نکات ارزشمندی را یادآوری کرد و از دوست فاضلم مرتضی کریمی نیا که از راهنمایی ها و پیشنهادهای سودمندش درباره مضمون مقاله و گزینش اصطلاحات فنی بهره فراوان برده ام (م.).

2. Sebastian Gunther.

3. Nabia Abbott: *Studies in Arabic literary papyri, I: Historical Texts, II: Qur'anic Commentary and Tradition* Chicago 1957 and 1967.

4. Harald Motzki: *Die Anfänge der islamischen jurisprudenzen: Ihre Entwicklung bis zur Mitte des 2./8. Jahrhunderts* Stuttgart 1991.

آثار عربی در سده های میانه زیر عنوان کلی نظام آموزش و نقل اسلامی، با همه ویژگی های خاص آن جای می گیرند. ما شاهد پدیده شناخته شده ای در این مصنّفات هستیم و آن اینکه در آنها برای تأیید اعتبار منابع از زنجیره روایان استفاده شده است؛ این بدان معناست که در سده های میانه هر روایت یا واحد اطلاعاتی از گونه کلامی، تاریخی یا هر موضوع علمی دیگر، هم متن و هم زنجیره ای از اسامی ناقلان متن مزبور را شامل می شود؛ به عبارت دیگر همه اشخاصی که روایت با استناد به اعتبار آنها نقل شده، ذکر شده اند. این زنجیره روایان متن، اسناد نامگذاری شده است.

از نظر مسلمانان، اسناد صحیح به پیامبر یا یکی از صحابه یا تابعین ختم می شود. این اسناد باید به طور متصل تا نخستین راوی متن یا شاهد واقعه مربوط ادامه یابد؛ برای نمونه الگوی نوعی اسناد به صورت زیر قابل نمایش است: «من (یعنی گردآورنده مصنف) می گویم: استادم به من گفت: راوی ۱ و راوی ۲ با اجازه فلانی به من خبر داده اند که فرد اخیر سخن پیامبر را شنیده است ...». پس از این زنجیره روایان، حدیث یا خبر نقل شده است.

مسئله اصالت اسانید، هنوز به طور کامل تبیین نشده است. تاکنون، به ویژه در میان محققان غربی، این گرایش وجود داشته که نسبت به اسانید به دیده شک و تردید بنگرند؛ اعتبار آن را انکار کنند و در نتیجه گاه اعتبار خود روایات را رد کنند؛ بنابر این دیدگاه، اسناد ابداع دوره های متأخر تلقی می شود که طراحی شده تا روایات را - که عمدتاً از دوره عباسی (یعنی از نیمه دوم قرن دوم هجری) به بعد تاریخ گذاری می شوند - «اصیل» و «خالص» جلوه دهند؛ در واقع، کارکرد اسناد این بوده است که مقبولیت روایات را تضمین کند. مسلماً نگرش انتقادی و منطقی به ویژه درباره ارزش این زنجیره های روایان که ظاهراً سده نخست هجری را پوشش می دهند، همواره مقرون به صواب بوده است. در مقابل، انکار اصالت همه اسانید و به تبع آن نفی یکسره اعتبار روایات کهن چندان موجه به نظر نمی رسد؛ برعکس، برخی مواد کهن متعلق به سده های نخست اسلامی که

نوبین نیست که اطلاعات گوناگونی که از طریق همان زنجیرهٔ راویان دربارهٔ پیدایش و تکوین اسلام و علوم اسلامی، و در اصل تاریخ اسلام قابل دستیابی است، نادیده گرفته شود. با رویکرد اخیر، زمینهٔ مقبولی برای بررسی دقیق این اطلاعات که در زنجیرهٔ راویان «رمزگزار شده‌اند» و نیز به کارگیری مؤثر آنها در ارزیابی شواهد متنی فراهم می‌آید.

اگر قرار باشد دربارهٔ مصنفی که در آن از اسناد استفاده شده، روش‌های «تحلیل منبع» یا «نقد منبع» به کار بسته شود، پیشاپیش آنها «تحلیل اسناد» قرار می‌گیرد. هدف از این کار، آن است که روشن شود منابع مکتوبی که مصنف مورد بحث از آنها تشکیل و ساخته شده، چه بوده‌اند؛ خاستگاه و زمان پیدایش آنها معلوم شود؛ ماهیت آنها، روش‌ها و قالب‌های نقل‌شان و ارزش‌شان به عنوان منابع آن مصنف دقیقاً روشن شود؛ و دست آخر، مهم‌ترین مطالب مکتوب کهن و افرادی که در نقل آن مشارکت داشته‌اند، معلوم و ارزیابی شود.

البته ضمن پرداختن به نقد منبع یک مصنف متعلق به قرن دوم تا چهارم هجری، با چند مشکل مواجهیم. صرف نظر از مسائلی که پیشتر دربارهٔ اعتبار و ارزش اسانید به عنوان شواهد تاریخی به آنها اشاره شد، این مشکل‌ها عمدتاً از ویژگی‌های خاص نظام آموزشی مبتنی بر گفتار و به تبع آن بحث دربارهٔ سهم نقل شفاهی و کتبی متون در طی سه سدهٔ نخست هجری نشأت می‌گیرد. این مشکلات به ویژه از آن رو مطرح می‌شود که با شناخت نظری و عملی از تحقیق دربارهٔ «منابع» اثری مکتوب از سده‌های میانه به زمینه‌ای در مطالعات متون عربی قدم می‌نهییم که تاکنون هم از نظر روش‌شناسی و هم از لحاظ اصطلاح‌شناسی کاستی داشته است.

طی چند دههٔ اخیر، پیشرفت قابل ملاحظه‌ای در مسئله‌شناسی آموزش اسلامی در دوران کهن و نقل شفاهی در برابر نقل کتبی صورت پذیرفته و در این زمینه اتفاق نظری ویژه حاصل شده است. اگرچه همچنان دیدگاه‌های متفاوت و نظریه‌های مناقشه‌آمیزی مطرح است، با این حال می‌توان به نتایج زیر در این زمینه اشاره کرد.

الف) در امتداد سنت نبوی، از نخستین دهه‌های قرن نخست هجری، مجالس و حلقه‌هایی درسی به قصد آموزش برگزار می‌شد. این مجالس در مساجد یا خانه‌های شخصی تشکیل می‌شد. این نوع «آموزش شفاهی» کهن‌ترین روش انتقال دانش دانسته شده است. این شیوه در طول دو سدهٔ نخست اسلامی

توسعه یافت و به مهم‌ترین نهاد در نظام آموزشی اسلامی بدل شد. با پیدایش «علم الحدیث» انتقال اطلاعات از طریق درس گفتارها و حلقه‌های درسی به طور گسترده به دیگر علوم نیز تسری یافت.

ب) طالبان علم، غالباً برای کسب دانش (طلب العلم) به سراسر سرزمین‌های اسلامی سفر می‌کردند تا مطالب مرتبط با زمینه‌های علمی خاص را گرد آورند، شخصاً در جلسات درسی استادی مشهور (شیخ) حضور یابند و مباحث را از طرق مختلفی که استادان بیان می‌کردند، بیاموزند. رابطهٔ میان استاد و شاگردان (عجیب نبود که سال‌های متمادی همراه یک استاد باشند)، یادگیری در جامعه‌ای با پیوندهای قومی و اهمیت الگوی استاد، همگی نقش ویژه‌ای در این نظام آموزشی داشت.

ج) اعتبار فوق‌العادهٔ رابطه میان استاد و شاگرد با تکیه بر جنبهٔ شفاهی - یادست کم، تأثیر متقابل و شدید گفتمان‌گفتاری و نوشتاری - مشخصهٔ نظام آموزشی اسلامی در سده‌های میانه است. غلبهٔ آشکار نقل «شفاهی» در سده‌های نخست اسلامی - که بیش از هر چیز با انگیزهٔ دینی همراه بود - و ضرورت و سودمندی ارتباط نزدیک میان استاد و شاگرد را اساساً می‌توان با نام‌آنوس بودن رسم الخط عربی و دشواری‌های موجود در خواندن و فهم متون بدون اعراب تبیین کرد؛ از این رو عالمان مسلمان «روایت شنیده‌شده» (الروایة المسموعة یا السماع) را بهترین و موثق‌ترین گونهٔ نقل بر شمرده‌اند؛ به عبارت دقیق‌تر، امروزه خبا و شناسان اصطلاح «نقل شنیده‌شده» یا «نقل شنیداری» را به جای اصطلاح نادقیق «نقل شفاهی» که به گونه‌ای ناموجه تعمیم یافته، به کار می‌برند.

د) صرف نظر از اینکه در میان مسلمانان نظریه‌های مختلفی دربارهٔ کاربرد نگارش و واژهٔ مکتوب وجود دارد، می‌توان بر این موضوع تأکید کرد که کهن‌ترین راویان نیز نگارش را به کار گرفته‌اند و مطالب مکتوب برای مقاصد متنوعی کاربرد داشته است. عالمان دیگر شاخه‌های علوم اسلامی در قیاس با علم حدیث، در دامنهٔ وسیع‌تری از نگارش در کنار «حفظ کردن» برای حفظ و نگهداری اطلاعات بهره می‌گرفته‌اند. روشن است که از سدهٔ نخست هجری امر بدین منوال بوده است و ادلهٔ خوبی

اینها مسائلی بود که من در هنگام تحقیق درباره منابع کتاب مقاتل الطالبین، اثر مشهور تاریخی - شرح حال نگاری شیعی (شامل تراجم کشته شدگان اخلاف ابوطالب عموی پیامبر) - در قرن چهارم از ابوالفرج اصفهانی با آن مواجه شدم.^۹ همچنان که تحقیق من پیش می رفت، ضرورت تبیین اصطلاحاتی خاص نظیر راوی، جامع، مؤلف و منبع که پیشتر در مطالعات خاورشناسان طرح شده بودند، بیشتر آشکار می شد. همه اینها باید تعریف و مقوله بندی می شد؛ به علاوه، برای اشاره ویژه به خود مطالب منبع باید مجموعه ای از اصطلاحات جدید ابداع می شد.

اصطلاحات دسته اول به «اشخاصی» اشاره دارند که در فرایند نقل شرکت دارند. این اصطلاحات به ویژه بر نقش فنی آنان در نقل دلالت دارند؛ یعنی اعتبار ایشان در مقام مرجع برای اثر جامع مفروض و نقش و سهم آنان در تقویت و «تثبیت» نهایی مطالب نقل شده؛ برای نمونه، اصطلاحات زیر از این قرارند: راوی، مروی عنه، مؤلف، مُنقَّح، جامع.

دسته دوم اصطلاحات به مواد منبع اشاره دارند. این اصطلاحات به ویژه بر وضعیت صوری آنها در فرایند نقل دلالت دارند؛ یعنی اهمیت آنها در مقام منبع برای مصنف مورد بحث و ماهیت و انسجام آنها (شفاهی و کتبی). در اینجا با اصطلاحاتی نظیر این موارد مواجهیم: منبع بی واسطه، منبع بی واسطه کهن تر، منبع اصلی، منبع واقعی، منبع اصیل، منبع مکتوبی که با ذکر نام از آن نقل شده، منبعی که بی شک مکتوب بوده، منبعی که از

5. Fuat Sezgin: *Bukhari'nin kaynaklari hakkında arastirmalar*. Istanbul 1965; and *Geschichte des Arabischen Schrifttums*, Vol. I. Leiden 1967, P.P. 29-84.

6. Manfred Fleichhammer: *Quellenuntersuchungen zum kitab al-Aghani*. (Habilitationsschrift, not publ.) Halle/Saale 1965.

7. Joseph Schacht: *The Origin of Muhammadan jurisprudence*. Oxford 1950

8. G.H.A. juynboll: *Muslim Tradition: Studies in chronology, provenance and authorship of early hadith*. Cambridge, London etc. 1983.

9. Sebastian Gunter: *Quellenuntersuchungen zu den "Maqatil at-Talibiyin" des Abu- l-Farag al-Isfahani (gest.356/967) Ein Beitrag zur mundlichen und schriftlichen Uberlieferung in der mittelalterlichen arabischen Literature*. Hildesheim, Zurich, New York 1991.

در اختیار داریم که نشان می دهد تاریخ نگاری در زمره علوم قرار می گیرد که در آنها از قدیم ترین دوران موادی مکتوب تولید شده و به کار رفته است.

همین که تا چند سال پیش روش مقبولی برای تحلیل اسانید وجود نداشت، خود مزید بر علت بود تا خاورشناسان به کل از مطالعه زنجیره راویان صرف نظر کنند؛ اما آثار فؤاد سزگین درباره صحیح بخاری^۵ و مانفرد فلایشهامر درباره الأغانی ابوالفرج اصفهانی^۶ بابی تازه گشودند. هر دو اثر کاملاً مستقل از یکدیگر، روشی را طرح و اجرا کردند که در آن، اسانید «کتاب» مورد بحث، کاملاً لحاظ شده و به ترتیب از متقدم ترین راویان تا راویان کهن تر بررسی شده اند. روش دیگر تحلیل اسانید را یوزف شاخس در کتاب خاستگاه فقه اسلامی ابداع کرده است که در آن «حدیثی خاص» از قدیمی ترین راوی (ها) تا راویان متأخر آن حدیث بررسی می شود.^۷ خوتیر یُنبل به ویژه در کتاب سنت اسلامی این روش را به کار بسته و بهبود بخشیده است.^۸

اگرچه ثابت شده تحلیل اسناد کارآمدترین رویه در تحلیل منبع است، اما مشکلات روش شناختی و اصطلاح شناختی آن، چنان که باید بررسی نشده اند؛ به ویژه باید دقیقاً روشن شود که اصطلاح «منبع» در مورد مصنفی کهن با توجه به ماهیت نظام آموزشی در سده های میانه و سازوکارهای گهگاه مبهم و نامفهوم نقل، به چه معناست.

به طور کلی، همه موادی که یک نویسنده برای نگارش اثر خویش به کار گرفته است، صرف نظر از دوره و ماهیت شان، «منبع» تلقی می شود. هر چند برای ارزیابی معنادار این مواد و افرادی که در نقل آنها شرکت داشته اند، تعریفی دقیق تر از اصطلاح «منبع» ضروری است. ابتدای امر، چنین به نظر می رسد که می توان به واژگانی که در آثار مربوط وجود دارد، اعتماد کرد؛ اما فقدان اصطلاح شناسی مقبول نزد عموم، هم بر تلاش های انجام شده برای مفهوم سازی مشکل منابع و هم بر تحلیل عملی اسانید و منابع مربوط به آنها اثر منفی دارد؛ افزون بر این، حتی در مطالعات موردی انجام شده دشواری هایی در تعمیم و مقایسه نتایج وجود دارد.

مکتوب بودن آن اطمینان حاصل شده و منبع مکتوب احتمالی . اینها برخی از اصطلاحات مورد نیاز است که از عام به خاص ارائه شد . این اصطلاحات بیانگر «وضعیت‌ها»ی مختلفی هستند که در «چارچوب» فرایند نقل ، به ترتیب به افراد و مواد نسبت داده شده‌اند و در آنها دیده می‌شوند . ارزشمندی این ابزارهای مفهومی در تحلیل منبعی که درباره مصنف تاریخی ابوالفرج اصفهانی انجام داده‌ام ، ثابت شده و این امکان را فراهم می‌آورد تا میان انبوه مطالب روایان و متونی که به آنان رسیده است ، تمایز قائل شویم و آنها را با محک «نقد منبع» مشخص و ارزیابی کنیم .^{۱۰}

برای اینکه این ملاحظات اندکی عینی تر شوند ، خوب است به برخی نتایج تحلیل اسناد کتاب مقائل اشاره کنم . براساس اطلاعاتی که در آثار تراجم یافت می‌شود ، به این نتیجه می‌رسیم که مؤلف ، یعنی ابوالفرج از مطالبی در کتابش استفاده کرده که احتمالاً از ۵۳ راوی بی‌واسطه و غالباً کوفی و بغدادی دریافت کرده است ؛ ۱۰٪ از آنان از اعضای خاندان پیامبر بوده‌اند . بررسی «منابع» او ، تعداد زیادی از نگاهشته‌هایی را که ابوالفرج بی‌واسطه استفاده کرده ، مشخص می‌سازد ؛ یعنی کتاب‌های استادانش و دیگر نسخه‌های کهن تر که در بازار کتاب بغداد یافته است ؛ البته ، غالباً بر اطلاعاتی تکیه کرده است که از طریق یک یا چند راوی مدنی ، به واسطه درس گفتارهای استادش یا رونویسی و بازنویسی نگاهشته‌های کهن تر دریافت کرده است .

برای نمونه ، یکی از مهم ترین منابع بی‌واسطه ابوالفرج ، اثری مفصل و مفقود از استادش احمد بن محمد همدانی (م . ۳۳۳) به نام من شهد مع أمير المؤمنين علی است که ۱۲۰ بار به آن ارجاع داده است . به گفته ابوالفرج ، او نسخه‌ای از کتابی نسبتاً کهن تر به نام من قتل من الطالبيين اثر احمد بن حارث خراز (م . ۲۸۵) در اختیار داشته که ۲۹ بار به آن ارجاع داده است . این کتاب را باید ذیل عنوان منبع مکتوب بی‌واسطه کهن تر که با نام از آن نقل شده ، قرار داد .

بیشتر مراجع یا «مؤلفان» متقدمی که ابوالفرج مستقیماً به آنها ارجاع می‌دهد ، در فاصله میان پایان قرن دوم تا میانه قرن سوم هجری می‌زیسته‌اند . این نگاهشته‌ها را - که ابوالفرج از آنها مطالبی در مقاتل درج کرده است - باید ذیل عنوان منابع کهن و البته در بیشتر موارد ، منابع حقیقی وی طبقه‌بندی کرد . مؤید این حکم آن است که آثار مخبران (روایان) بی‌واسطه و استادان وی نیز بر آنها استوار شده‌اند .

در تاریخ آثار مکتوب ، کشف نام و مشخصات آثار مرجع اهمیت ویژه‌ای دارد . چنان‌که درباره بسیاری از آثار عربی سده‌های میانه می‌دانیم ، تنها اندکی از آثار کهن در قالب نسخه‌های خطی اصیل یا مستقل به جای مانده‌اند . احتمالاً اغلب آنها هرگز یافت نخواهند شد . بنابراین مقایسه متونی که در مصنف ما یافت می‌شوند ، با منابع مکتوب «اصیل» تنها در مواردی نادر میسر است . با این حال ، در کتاب‌های تراجم سده‌های میانه انبوهی از «عناوین کتاب‌ها» و جزئیات ارزشمندی درباره گردآورندگان و نویسندگان ، منابع ، روش‌های نقل آنها و مطالبی از این دست نقل شده است . این موضوع بسیار اهمیت دارد ؛ هر چند باید توجه داشته باشیم که اغلب این کتاب‌ها که با «عنوان» یاد شده‌اند ، در زمره آثار مکتوبی که که نهایتاً توسط مؤلفان شان تنقیح و منتشر شده‌اند ، قرار نمی‌گیرند . از آنجا که کتاب تا اوایل قرن سوم هجری در وهله نخست به معنای «مکتوب» است ، این عناوین اساساً بر (الف) نوشته‌هایی که عالمان به عنوان «حافظه کمکی» برای درس گفتارهایشان تدوین و استفاده کرده‌اند ، یا (ب) یادداشت‌های درسی ، یا رونوشت‌هایی که شاگردانشان از آن نوشته‌ها داشته‌اند ، دلالت دارند . غالباً این متون - یا دقیق تر ، «اجزاء» که به صورت موضوعی سامان یافته‌اند - با محتوا و حجم‌های متفاوت ، قالبی مکتوب و تشبیه شده یافته‌اند ، و دست آخر توسط یکی از شاگردان آن عالم یا شاگرد شاگردش منتشر شده‌اند . این متون عموماً تا اواخر قرن دوم و در طول قرن سوم ، قالب ثابتی (محفوظ یا مکتوب یا هر دو) نیافته‌اند ؛ البته از آن پس ، این متون با روش‌هایی اندک متفاوت نقل شده‌اند .

برای توصیف دقیق تر گونه‌های مختلف این نگاهشته‌ها یا ویژگی‌های متفاوت (کتبی) این متون در آثار عربی سده‌های میانه ، خاورشناس آلمانی ، گرگور شوئلر اصطلاحات سینگراما (Syngamma) و هیپونما (Hypomnema) را از مطالعات

10. Id: *Source Criticism and isnad-analysis in medieval Arabic literature*, In: *Late Antiquity and early Islam series* IV, Princeton (in print).

حتی در سطحی خاص، یعنی در جلسات درسی و از طریق درس گفتارهایش نشر یافته است. اینکه تعداد معتناهایی از کتاب های عربی در سده های میانه - به رغم ویژگی های منحصر به فرد نقل در سده های نخست اسلامی - در زمان خود به عنوان محصول نوشتاری عالمانی خاص شناخته شده بوده و آشکارا به آنان نسبت داده شده اند، دلیل موجه این دیدگاه است.

نمونه در خور توجه از این دست آثار، تاریخ المدینه عمر بن شَبَّه (م. ۲۶۲) است که اخیراً به صورت محقق در دسترس قرار گرفته است. ۱۴ در بادی امر ممکن است چنین تصور شود که کتابی از یک محدث - مورخ متقدم در قالب اصلی اش در اختیار ماست. اسانید غالباً با حدیثنا آغاز می شوند و در ادامه اسامی استادان عمر بن شَبَّه آمده است. به این ترتیب چنین می نماید که این متن نسخه ای از «کتابی واقعی» از خود مؤلف است؛ اما در صفحه ۱۳۳ چنین آمده است: «حدیثنا ابوزید (کذا: عمر بن شَبَّه) و قال: لیس هذا ممّا فی الکتاب؛ حدیثنا سعید بن عامر...»؛ بنابراین، این کتاب نیز «صرفاً» اثری است که توسط یکی از شاگردان عمر تصنیف شده است! هر چند باتوجه به اینکه تقریباً کل متن منحصرراً از عمر بن شَبَّه نقل شده است، بنابر اصطلاح شناسی ما، قطعاً این کتاب فراتر از مجموعه یادداشت های درسی عمر است. به نظر من این کتاب از همان

۱۱. در اینجا صرفاً به مجموعه چهار مقاله از گرگور شوئلر اشاره می کنم که در آنها به تفصیل به این موضوع پرداخته است. ر. ک به:

Der Islam 62 (1985), P.P. 201-30; 66 (1989), P.P. 38-67 and 213-51; 69 (1992), P.P. 1-43.

۱۲. مؤلف در مقاله واژه *Literary composition* را به کار برده که ترجمه تحت اللفظی آن (مصنّف مکتوب) مفید معنای مقصود مؤلف نیست.

ظاهراً این اصطلاح و دو اصطلاح پیش گفته (سینگراما و هیپومنما) در مصطلح الحدیث معادلی ندارند و از این رو مترجم ناگزیر شده اصطلاحاتی جعل کند که با مراد مؤلف تناسب مفهومی داشته باشد (م.م.).

13. Werner Wilhelm, jaeger: *Studien zur Entstehungsgeschichte der Metaphysik des Aristotles*. Berlin 1912; esp. pp. 31, 39, 44, 96, 112, 126, 128, 130, and his: *Aristotles: Grundlagen einer Geschichte seiner Entwicklung*. Berlin 1923, esp. pp.172, 201.

۱۴. عمر بن شَبَّه: تاریخ المدینه المنوره لأبی زید عمر بن شَبَّه النُمیری البصری (۱۷۳ - ۲۶۲). چاپ فُهَیم محمد شلتوت. قسم ۱ - ۴. مکه ۱۹۷۹/۱۳۹۹. مايلم از گرگور شوئلر (باسیل) به سبب راهنمایی ارزشمندش درباره این کتاب سپاسگزاری کنم.

یونان باستان به مطالعات اسلامی وارد کرده است. ۱۱ سینگراما در یونان باستان عبارت بود از «کتاب منقح و منتشر شده» - که در آن، انتشار معیاری مهم برای کتاب به معنای دقیق کلمه بود - در حالی که تعبیر هیپومنما بیانگر گونه ای «نوشته برای استفاده شخصی» یا «یادداشت های درسی» بود. کاربرد این دو تعبیر به عنوان اصطلاحات فنی، حکایتگر گامی مهم به جلو در فهم ما از آثار مکتوب عربی در سده های میانه است.

البته به نظر من، گونه سومی از نگاهشته ها قابل شناسایی است که آشکارا در تاریخ اسلام سده های میانه اهمیت داشته است. نظر به ویژگی «پویای» آثار مکتوبی که در مدارس نقل می شده اند، گونه ای از این نوشته ها بوده اند که نمی توان آنها را یادداشت شخصی (هیپومنما) یا کتاب حقیقی (سینگراما) محسوب کرد؛ زیرا از یکسو، ظاهراً این نگاهشته ها فراتر از «یادداشت های درسی» صرف اند، چنان که در منابع سده های میانه با نام شناخته و یاد می شوند؛ به علاوه آنها به موضوعی خاص می پردازند و به نظر می رسد توسط خود «مؤلفان» در قالب اثری مکتوب که مشخصه آن طراحی و ارائه نسبتاً سنجیده و حساب شده مطالب در آن است، درآمدند. از سوی دیگر، نشانه های روشنی دیده می شود مبنی بر اینکه آثاری از این دست هنوز به اندازه «کتاب های واقعی» تکامل نیافته بوده اند، بلکه نخستین بار یکی از شاگردان مؤلف مذکور آن را به شکل متنی مکتوب و نهایی عرضه کرده است.

به هر حال، چنین آثاری تدوین یا تصنیف شده اند و توسط خود عالمان نگاهشته و بنابر عرف معمول (توسط خود یا شاگردانشان) از طریق درس گفتارها نقل شده اند. من این دست نگاهشته ها را «مدونه» ۱۲ می نامم.

در این زمینه باید توجه خواننده را به این نکته جلب کنم که در سنت یونان باستان دست کم یک پدیده مشابه نظیر این آثار که ذیل عنوان «مدونه» طبقه بندی شد، یافت می شود و آن کتاب *ماجدع الطبیعه* ارسطو است. ۱۳ از یک سو، ظاهراً این کتابچه مختصر صرفاً مجموعه «درس گفتارها»ی وی بوده است و از سوی دیگر، این کتابچه مجموعه ای از نوشته هاست که از نظر محتوا و ساخت به خوبی تکوین یافته و توسط ارسطو نگاهشته شده، و

سنخ نگاشته‌هایی است که به درستی می‌توان آن را اصطلاحاً «مدوئه» نامید.

وضعیت طبقه‌بندی برخی دیگر از «منابع» کهن تری که ابوالفرج در مقائل خویش به کار برده، کاملاً مشابه است: بخشی از این نگاشته‌ها را می‌توان از گونه‌هیومنما و بخشی دیگر را از سنخ مدوئه‌ها در نظر گرفت؛ اما نخستین کتابچه‌مورد استفاده ابوالفرج - که ظاهراً کهن‌ترین کتاب از گونه‌مقائل نویسی است - خود «کتابی واقعی» (سینگراما) بوده است: مشخصه این کتاب ترتیب تثبیت یافته و نظام مند در ارائه مطالب، دربر داشتن مقدمه و توضیحات مناسب است، و نهایتاً آنکه آشکارا کل کتاب توسط خود مؤلف نگاشته شده است.

نتایج

۱. تعامل میان زبان کتبی و شفاهی باید به عنوان مشخصه نظام نقل عربی - اسلامی در سده‌های میانه در نظر گرفته شود. غلبه نسبی یکی بر دیگری در طول سه قرن نخست هجری به معنای ترد یکی از سوی دیگری نیست.

۲. بنابراین، در این دوران «مفهوم کتاب» (یوهان فوک)^{۱۵} به مثابه کل منسجم از نظر ویژگی‌های صوری در زبان، سبک و شکل تدوین، به طور تفکیک‌ناپذیری با خصایص فردی مؤلف پیوند خورده و هنوز تعمیم نیافته بود. یک مؤلف تنها قادر بود آرای مستقل و باورهای شخصی‌اش را به واسطه گزینش موضوعی مطالب مکتوب، چیش متونی که استفاده کرده و حجم مصنف خویش بیان کند.

۳. «نقد منبع» درباره مصنفی که در آن استاد به کار رفته، پیش از هر چیز به معنای «تحلیل اسنادی» است. این «روش بیرونی» در اغلب موارد تنها روش اجرایی برای ردیابی «منابع» مصنفات عربی در سده‌های میانه است؛ چه اینکه نسخه‌های خطی کهن‌تر که ظاهراً برای این کار مناسب‌اند، به دست ما نرسیده‌اند.

۴. طبقه‌بندی نظری و دقیق از پاره‌های مختلف اطلاعاتی یا قطعات متنی که جامعان سده‌های میانه از جوامع پیشین اخذ کرده‌اند، راه را برای بازسازی متن متعلق به نگاشته‌های کهن‌تر که یک مؤلف استفاده کرده و نیز تعیین منابع وی هموار می‌سازد. چنان‌که پیشتر اشاره شد، در این تحلیل میان اصطلاحات دال بر «اشخاصی» که در فرایند نقل مشارکت دارند و اصطلاحاتی که به طور خاص ناظر به «مطالب» منابع‌اند،

تمایزی اساسی وجود دارد.

۵. برای فهم و توصیف ویژگی متمایز نگاشته‌های عربی سده‌های میانه که برخاسته از نظام نقل در سده‌های اولیه است، خوب است به وضعیتی کاملاً مشابه در یونان باستان اشاره شود. اصطلاحات هیپومنما (یادداشت درسی) و در درجه بعدی سینگراما (کتاب حقیقی) نیز برای توصیف بسیاری از آثار عربی سده‌های میانه مناسب‌اند. البته از آنجا که این دو اصطلاح آن دسته از نگاشته‌هایی را که تا حدودی بینابین قرار می‌گیرند، پوشش نمی‌دهند، باید از تعبیر سومی با عنوان «مدوئه» استفاده کرد. این اصطلاح گونه‌ای از مصنفات را توصیف می‌کند که در قیاس با هیپومنما تا اندازه‌نسبتاً زیادی توسط خود مؤلف پدید آمده است؛ هر چند هنوز به سینگراما بدل نشده است.

۶. در پایان قرن سوم و اوایل قرن چهارم بود که این سنخ از «کتاب‌های درسی مرجع» یا «مدوئه‌ها» تا سطح یادداشت‌های درسی یا نوشته‌های کمکی برای حافظه تنزل یافت؛ چه در آن زمان کتاب‌های حقیقی (سینگراما) در کل مقبولیت فزون‌تری یافته بود و «ویرایش» کتاب‌های حقیقی معمول شده بود. از آن پس، دیگر درس‌گفتارهای عالمان در کلاس‌های درسی یا حلقه‌های آموزشی‌شان، آنچنان‌که پیشتر مورد توجه بود، به «نشر» سپرده نمی‌شد. برعکس، از آنها در دوره‌های آموزشی یا مدارس علمی بهره گرفته می‌شد. به عقیده من، این دیدگاه در مورد بخش معتناهی از آثار سده‌های میانه، خصوصاً آثار تاریخی و تراجم صادق است و می‌تواند پاسخگوی برخی ابهامات درباره ارزش تاریخی - ادبی آنها باشد؛ به ویژه در مورد آن دسته از کتاب‌ها که هم‌زمان خصوصیات هیپومنما و سینگراما در آنها قابل ردیابی است.



15. Johann Fock: *Muhammad Ibn Ishaq: Literarhistorische Untersuchungen*. Frankfurt a.M. 1925, p.5.